

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شعر از: بیژن  
فرستنده: فرح نوتاش  
۱۳ اپریل ۲۰۱۸

## [شروع از یک نگاه]



از یک نگاه شروع شد، عکسی سیاه و سفید، دستبند بر دست و چشمبند بر چشمانش، اما ایستاده و سرفراز گویا به خورشید خیره شده بود! چیزی در درونم لرزید، می-خواستم سخن بگویم، اما واژه‌هایم نیز می‌لرزید و با شتاب پراکنده می‌شد، در نتیجه به جای سخن با زبانم، با انگشتانم نوشتم تا احساسم را بتوانم بیان کنم! آری تماشای دوباره عکس "خسرو روزبه" پیش از تیرباران، مرا واداشت تا شعر زیر را بسرایم.

بیژن

چهارم مارچ ۲۰۱۸

با دستانی در بند و چشمانی بسته

مرا به کجا می‌برید؟

من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌خواهید بدانم!

من می‌بینم آنچه را که شما نمی‌خواهید ببینم!

اینک، مردانی طناب پیچ شده بر تیرک چوبی در انتظار فرمان آتش‌اند

آنگاه که جلادان به زانو می‌شوند

آب، زلال و روشنائی‌اش را به تو می‌بخشد

و آسمان، آبی‌اش را نثار می‌کند.

خون تو اما، عشقی است که گیاه را می‌رویاند و آفتاب را گرما می‌دهد

و انسان بودن را برای گرگ‌ها معنا می‌کند

آنگاه درنده‌ترینشان بر تو خواهند گریست

گل‌وله‌ای که قلبت را می‌شکافد

برگ نازک گل سرخی است که عاشقی بر گیسوی معشوقش می‌زند.

اینک تمامی این پهنه بی پایان هستی در تو جریان دارد  
اینک، نه زمین زیر پای توست، نه آسمان بالای سرت  
تمامی رودها، کوهها، دشتها و دریاها در رگ‌هایت جاریست  
قصه‌ای بی پایان و شعری بی آغاز...

با دستانی در بند و چشمانی بسته  
تمامی بندها را بگسل و نادیدنی‌ها را بنگر!  
ببین چگونه حقیقت را در مسلخ دروغ قربانی می‌کنند  
و نامش را هدیه به خدایان می‌گذارند.  
زنجیرها را پاره کن  
دیوارها را فرو ریز  
و به جریان باد که ما را همچون برگ خشک پائیزی  
بی هیچ اراده‌ای سرگردانمان می‌کند بی‌اعتنائی کن.

آبی آسمان را بنوش و برگستره دشت‌های لاله خود را یله کن...  
با دستانی در بند و چشمانی بسته  
دوباره خویش را متولد کن  
خویشتن را غسل تعمید ده  
و برای شروعی دیگر به آئینه بنگر،  
خودت را نخواهی شناخت، چراکه تو دیگر تو نیستی.  
به آئینه بنگر...